

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



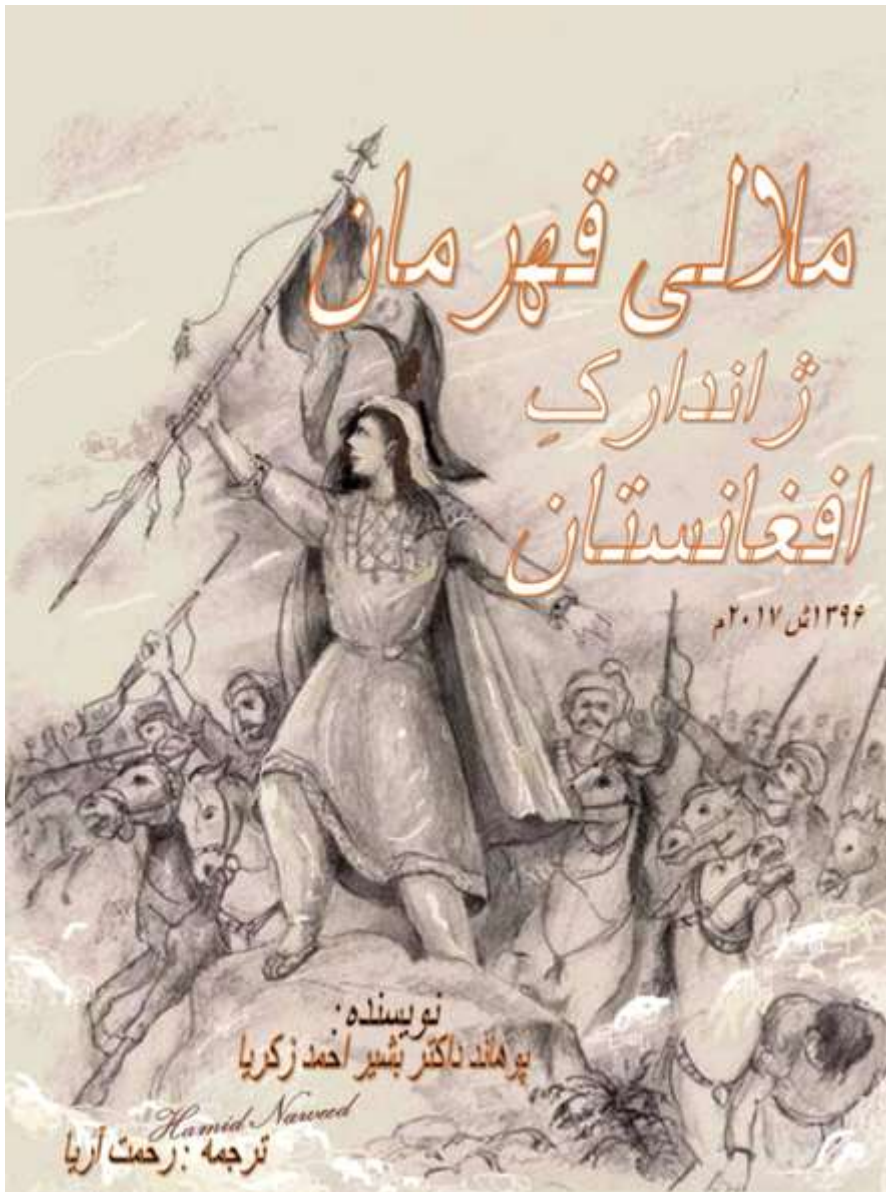
۲۰۱۸/۰۱/۲۰

پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان
ناول تاریخی (قسمت دوم بخش اول)



د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

قسمت دوم

بخش اول:

درینجا می‌خواهم زکری از عطف حوادث مهم تاریخی در افغانستان کنم که خانواده امریکایی من به مثابه اولین امریکائی در آن سرسختانه دخیل بود. بعد از وفات قهرمان سترگ شهزاده اکبر خان که دوست نزدیک پدرم در امور نظامی بود پدرم افغانستان را ترک کرد ولی وقوع حوادث این سرزمین را به تنهایی از نزدیک تعقیب میکرد. امیر دوست محمد خان از سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۹م تا زمان اشغال برتانوی ها سلطنت کرد، برتانوی ها امیر دوست محمد خان را با ۴۳۴ تن از اعضای خانواده و همراگانانش دستگیر و اسیراً به هندوستان فرستاد تا از آنها طی اولین جنگ افغان - انگلیس ۱۸۳۸ - ۱۸۴۲م به مثابه برکه برنده مباحثات استفاده کنند. بعد از خروج مکمل و بلا قید و شرط لشکر برتانویها از افغانستان، امیر دوست محمد خان در برابر اسرای انگلیس تحت نظارت شهزاده اکبر خان تبادل شد. امیر دوست محمد خان یا امیر کبیر طی دوره دوم سلطنت خود ۱۸۴۳ - ۱۸۶۳م یک نوع سیاست مدارا و دوستی را با برتانوی ها تعقیب نمود و بخاطر متحد ساختن مملکت و نجات کشور از بلایای فیودالیزم و برادر کشی خیلی کوشش کرد. از اینکه برتانویها قسمت های اعظم هندوستان بشمول امپراتوری سیکها را بلاوقفه و سرعت با حرص و ولع می قاپیدند، امیر دوست محمد خان هم به سرعت، مزار شریف، خلم، کندز، قطنغن و بدخشان را در شمال و کندهار را در جنوب مجدداً به سلطنت خود متصل ساخت. در این بیره زمانی فارس «ایران کنونی» در سال ۱۸۵۶م بر هرات حمله آورده و با این تفاهم هرات را اشغال کردند که گویا با شهزاده محمد یوسف «نواسه شاه زمان» به توافق رسیده اند که اوشانرا والی هرات سازند. برتانوی ها بعد از جنگ کریمیا «۱۸۵۳ - ۱۸۵۶م» و امیر دوست محمد خان بعد از مداخله فارس در هرات معاهده دوستی را با برتانوی ها امضاء کرد که بین کمشنر پنجاب سرجان لارنس و شهزاده حیدر «پسر دوست محمد خان» بنام «معاهده پشاور مؤرخ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵م» امضاء شد و مفاد اصلی این معاهده مشعر به برسمیت شناختن تمامیت ارضی هر دو جانب تحت این تفاهم بود که دوست و دشمن هر دو جانب، دوست و دشمن جانب مقابل می باشد.

پیغاره تاریخ در این است که فرزند ناسکه امیر دوست محمد خان، سردار سلطان احمد خان که در عین حال فرزند کاکای وزیر محمد اکبر خان است در سال ۱۸۵۵م به دربار نصیرالدین شاه فارس فرار کرد و خود را مانند او ضد برتانوی ها قلمداد کرد و نصیرالدین شاه بلادرنگ برایش لقب سرکار را اعطاء کرد. متعاقب جنگ کوتاه مدت انگلیس - فارس از اول نوامبر ۱۸۵۶ تا چهارم اپریل سال ۱۸۵۷م توأم با اخراج نیرو های شاه فارس از هرات و ابدی ساختن معاهده فارس، سلطان نصیرالدین شاه بدون در نظر داشت این همه به احتمال قوی به استشاره روس ها، سلطان احمد سرکار را به هرات فرستاد و سلطان احمد بلادرنگ در ۲۷ جولای سال ۱۸۵۷م خود را امیر هرات اعلان کرد.

آخرین آرزوی امیر دوست محمد خان آزاد ساختن هرات بود که آنرا بنام قلب افغانستان غربی می نامید. وی توانست ماهانه ده هزار پوند را از راج برتانوی بخاطر تقویت لشکر خود تا بدست آوردن مجدد هرات بدست آرد و هم امپراتوری تزاری را وادار به دست برداشتن از پیشرفت مزید بطرف جنوب از طریق امضاء یک معاهده متمم دیگر در ۲۵ جنوری سال ۱۸۵۷م ساخت. در جریان شورش هندوستان که در ماه می سال ۱۸۵۷م به سرعت رشد کرد برتانوی ها با گم کردن دست و پا، خود را بخاطر حمله افغانها از حدود سرحدات شمالغربی خود خیلی آسیب پذیر می پنداشتند. گورنر جنرال سر جان لارنس نه تنها محض استقلال امیر دوست محمد خان را مد نظر داشت بلکه در نظر داشت تا پشاور و خاکهای سابق افغانستان را تا حدود غرب دریای سند دوباره به وی واگذرد. به هر حال چنین یک امکانی به امیر دوست محمد خان افشاء نمی گردد که پسانها امیر بخاطر از دست دادن چنین یک فرصتی از طرف میهن دوستان و ملی گرایان افغان شدیداً مورد انتقاد قرار می گیرد. امیر دوست محمد خان متعهد به مفادات عهد نامه و وفاداری به قانون افغانولی «قانون جوانمردی» باقی می ماند و برتانوی ها را در زمانی از عقب به خنجر نزد که خود شان بر ضد سیکها درگیر جنگ های شان بودند. بعد از آماده ساختن لشکر و متعاقب الحاق مقر، تگاو و ساحات غلزی، امیر دوست محمد خان مرحله پاک کاری راهش را بطرف هرات تکمیل کرد. با این حال، امیر دوست محمد خان با همان صبر و ستراتیژی ایکه کندهار را بخود ملحق ساخته بود، با عین ستراتیژی و عین تاکتیک به هدف بعدی یعنی هرات پیش رفت. نخست در سال ۱۸۶۰م فرزندش شهزاده شریف خان را به ولایت «واقع بین هرات و کندهار» فراه بحیث والی با این هدایت فرستاد که ساحات جانب شمال فراه بطرف هرات را تا حد توان تحت کنترل در آورد. شریف توانست غور و ساغر را اشغال نماید؛ ولی سلطان احمد در هرات بلادرنگ نیرو هایش را فرستاد و بجای شریف، میر افضل «فرزند پُردلخان را که بنام برادران کندهاری شهرت داشتند» به عنوان والی فراه تعویض کرد. این انکشاف امیر دوست محمد خان را بیشتر مشوش

ساخته و در سال ۱۸۶۱م مادامیکه در جلال آباد بود فرزندش شیر علیخان را قبل از حرکت خود فرستاد تا زمینه تصفیه و تطهیر تمام راه ها و امکانات را بخاطر اشغال هرات مهیا سازد. شیر علیخان از کندهار گذشت و سعی کرد خود را به برادرانش شریف و امین خان که در محاصره کردن فراه مصروف بودند برساند. میر افضل که تازه بحیث والی فراه مقرر شده بود و از جانبی خسر شهزاده شیر علیخان بود به میل و خوشی دروازه های قلعه را بروی شیرعلیخان باز کرد. امیر دوست محمد خان در ماه مارچ سال ۱۸۶۱م با لشکر در حال آماده باش، افسران بلند رتبه، شهزادگان و سرداران خود کابل را به قصد فتح هرات ترک کرد. به مجرد دخول به فراه اولین کاریکه امیر دوست محمد خان کرد از شیرعلیخان خواست تا سردار افضل خان را بخاطر اشتباهش دال به عزل والی امیر دوست محمد خان در فراه از چوکی ولایت مورد عفو قرار دهد و شیرعلیخان با بزرگمنشی خود وی را مورد عفو قرار داد. مگر قبل از رسیدن امیر دوست محمد خان، سردار افضل خان از جنب لشکر وی فرار کرده و به دشمنش، امیر هرات می پیوندد. در هرات، امیر سلطان احمد، با وجودیکه میدانست که نیرو های امیر دوست محمد خان از لحاظ شمار بالا تر از نیرو های خودش است، باز هم تحت قوماندۀ یوسف خان یکی از نواسه های وزیر فتح خان بزرگ، یک سواره نظام چند هزار نفری را به مقابله امیر دوست محمد خان می فرستد و در اسفزار «شیندند - م» با نیرو های دوست محمد خان داخل جنگ می شود، یوسف خان در جریان جنگ کشته و نیرو هایش با پراگندگی راه فرار در پیش می گیرند. نیرو های امیر دوست محمد خان که بطرف هرات در حالت پیشروی بودند، قبل از رسیدن به شهر هرات، فرزندان امیر سلطان احمد در خارج از شهر چندین جنگ متهورانه را انجام می دهند ولی بلاخره به عقب دیوار های دفاعی شهر هرات عقب نشینی می کنند. بدین گونه هرات در اگست سال ۱۸۶۱م محاصره می شود. امیر سلطان احمد قبل از محاصره هرات نامه بدست وزیرش حسن علی خان کابلی به شاه فارس نصیر الدین شاه می فرستد و تقاضای کمک می کند. شاه فارس از همان آغاز میدانست که یگانه راه تضعیف سلطنت افغان براه انداختن برادر کشی میان شهزاده های افغان بخاطر احراز تاج سلطنت است. نصیرالدین شاه در جواب نامه می نویسد که طبق معاهده سال ۱۸۵۷م با برتانویها وی مکلف به تعهد عدم مداخله در امور داخلی افغانستان است. این یک حقیقت هویدا بود که قبل از این فارس نه تنها چندین بار از همان معاهده تخطی کرده بود بلکه در گذشته معاهداتی را که با مقامات افغان کرده بودند چندین بار آنرا نقض کرده و دست به محاصره و اشغال هرات زده بودند. با این حال پیام رسان شاه فارس نتوانست از حلقه محاصره هرات بداخل شهر راه پیدا کند و افسران امیر دوست محمد خان او را دستگیر و به حضور امیر آوردند. پیام رسان بعد از تحقیق و پرسان نامه شاه فارس را تکرار کرد. امیر دوست محمد خان موضوع را با مشاورین و فرزندان خود مورد بحث قرار داد. در همین اثنا بود که نامه نماینده برتانیه در مشهد عبدالغفار موصلت کرد و امیر دوست محمد خان را مطمئن به عدم امکان مداخله فارس ساخت. امیر دوست محمد خان هر دو نامه را به سلطان احمد فرستاد تا آنرا مطالعه کرده و وی را تشویق به تسلیمی و دست کشیدن از دوام مقاومت بیهوده کرد. ولی شهزاده متهور با اصلاح ناپذیری ای که داشت در جواب شعر ذیل را با سردی تمام به عنوان امیر دوست محمد خان که کاکا و خسرش هم می شد فرستاد :

**ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش
ما خدا داریم ما را ناخدا در کار نیست
خلق می گوید که خسرو بت پرستی می کند
آری آری می کنم با خلق ما را کار نیست**

این شعر مشعر بر اعتماد ذاتی به نفس افغانها و توکل شان به خداوند با این فحواست که ما نه باید اعتماد خود را در کف دست بیگانگان نابکار بگذاریم! سلطان احمد و امیر دوست محمد خان علی الرغم تأکید و اصرار مشاورین شان که این جنگ را با مصلحت و آشتی به پایان رسانند، هر دو با همان مقاومت و مصم بودن مشخصه افغانی شان حاضر به تکان خوردن از موقف های شان نمی شدند. سلطان احمد از عواقب وخیم و تراژیک این جنگ بخوبی آگاهی داشت ولی غیرت و حمیت افغانی به وی اجازه نمی داد که تسلیم شود، وی میخواست غیرت افغانی خود را به اثبات برساند و این تهور و تعهد را در فرهنگ افغانی «ننگ» می گویند. عیناً هیچ چیزی نمی توانست مانع پالیسی امیر دوست محمد خان گردد که بخاطر توحید ملت خود زیر دست گرفته بود. علی الرغم اینکه سلطان احمد فرزند برادر بزرگ امیر دوست محمد خان، سردار محمد عظیم خان است، و امیر دوست محمد خان طبق عنعنات افغانی بعد از وفات برادرش با خانم برادرش که مادر سلطان احمد میشد ازدواج میکند، امیر دوست محمد خان او را منحیت فرزند واقعی خود دوست داشت. جالب آنست که سلطان احمد با خواهر وزیر اکبر خان که طی جنگ اول افغان - انگلیس نزدیک ترین دوستش در امور نظامی بود ازدواج کرده بود و این رابطه خود بخود وی را ولیعهد امیر دوست محمد خان می ساخت. امیر دوست محمد خان تمام ملاحظات و روابط شخصی را کنار گذاشت و با احساس مسؤولیت و تعهد آخرین خدمتش را بوطن و ملت خود که اتحاد ملتش بود انجام داد. تداوم

محاصره هرات زندگی را سخت و سخت تر ساخته میرفت، زمستان سخت با شمال و برف تندش انواع مختلف تراژیدی را یکی پی دیگری خلق کرد. دیری نه پائید که زن سلطان احمد وفات کرد. نامبرده نه تنها اینکه دختر امیر دوست محمد خان بودند بلکه خواهر سکه وزیر محمد اکبر خان و شیر علیخان نیز بود. سلطان احمد امیر هرات پیامی به امیر دوست محمد خان فرستاد تا اجازه دهد که جسد خانمش نواب بیگم را خارج از شهر در آرامگاه عارفان و شعرا و مشاهیر در گازرگاه بخاک بسپارد. امیر با چشمان اشک آلود پیشنهاد مذکور را پذیرفت ولی در مراسم جنازه دخترش در آرامگاه شرکت نکرد ولی همه فرزندان امیر و فرزندان سلطان احمد در جنوری سال ۱۸۶۲م در جنازه شرکت کردند. تا ایندم محاصر به ماه هشتم آن به درازا کشیده بود، مرگ نواب بیگم و اندوه تسلیمی اجتناب ناپذیر چیزی بود که حکمران پنجساله شهر بزرگ هرات سلطان احمد دیگر تحملش را نداشت و به تاریخ هشتم ماریچ سال ۱۸۶۲م با آخرین نفسش، جان به جان آفرین سپرد. معهذاً فرزندان، مرگ پدر را طبق آخرین وصیتش پنهان نگاهداشتند تا اینکه جواسیس امیر دوست محمد خان خبر مرگ او را برایش رساندند. امیر دوست محمد خان بدون فوت وقت پیامی به فرزندان سلطان احمد مبنی بر تسلیمی شهر می فرستد. فرزندان سلطان احمد، هر یک سکندر، شهنواز و عبدالله از تسلیمی شهر اباء می ورزند ولی برادر کوچک شان عبدالله پسانتر تابوت مادرش را بیرون کشیده و میخواست او را در جوار پدر متهورش بخاک بسپارد. بعد از مراسم تدفین که در آن فرزندان امیر دوست محمد خان شرکت کرده بودند عبدالله جان جوان بدون کدام دلهره و ترس به شهر محاصره شده برگشت. فرزندان سلطان احمد و جنگجویان شان با متانت به دفاع از شهر دوام دادند. پیامهای پی در پی امیر بخاطر تسلیمی شان و نیز فشار رو به افزایش مردم هرات که بالایشان وارد کرد تا از مقاومت بیهوده دست بردار شوند باز هم تا دوه ماه دیگر مقاومت کردند. سرانجام مردم هرات بدست خود دروازه های دخولی به شهر را بروی لشکر امیر دوست محمد خان باز کردند. فرزندان سلطان احمد به حضور امیر دوست محمد خان بدست مامای شان شیر علیخان آورده شدند ولی بخاطر عدم اطاعت و عدم وفاداری به تاج پدرکلان شان مورد عفو قرار گرفتند. با این هم فرزندان یاغی سلطان احمد خان با متانت و شجاعت در دفاع از اعمال پدر شان دفاع کرده و امیر دوست محمد خان را ملامت به آوردن این تراژیدی بزرگ بالای خانواده شان کردند. امیر دوست محمد خان ناگزیر بود آنها را در حضور مردم بخاطر خیانت شان محکوم به اعدام نمایند. شیر علیخان که منحیت والی هرات مقرر شده بود به نمایندگی از محکومین وساطت نموده و جزای شانرا از اعدام به حبس تعلیقی مشروط پائین آورد. بدین ترتیب سلطنت افغانستان شهر اداری هرات را برای ابدالابد بخود ملحق ساخت.

محاصره ده ماه و پنج روزه، زندگی زیر خیمه شاهی طی چهار فصل سال با هوای اقلیمی قاروی و ماه های تابستان سوزان دوزخ مانند، سردی منجمد کننده ماه های زمستان، باد های بی وقفه و توفانهای خزانی ریگی همه و همه بخش زیادی از صحت متزلزل امیر دوست محمد خان را گرفت. بعضی شب ها با بی خوابی و شبگیری در داخل خیمه خود با این معما قدم میزد که آیا بر دیوار های هرات هجوم برد و حیات تعداد زیادی از جنگجویان هر دو جانب را به مخاطره افگند و قربانی بدهد و بگیرد، و سرانجام می بیند که غیر ضروری ثابت خواهد شد. همین مخصه ها، صدای فریاد های میدان جنگ همراه با شیهه های اسپان چهار نعل در گوشه های طنین می افگند و بعد ناگهان سکوت طولانی بر روحش مستولی میشد، شبی چشمانش به شعری دوخته میشوند که مخاطب بخودش بود و در گوشه خیمه ی نزدیک بالین اش برایش ظاهر میشود، ذهنش را نسیم خوشگوار وزیده از غرب با خود می برد، پروان را بیادش می آورد که در یک دست لنگی اش و در دست دیگرش شمشیرش بود و آنرا بالای سرش تکان میداد و در حال تهاجم بر سواره نظام جنرال سیل در سال ۱۸۴۰م به شدت محیرالعقول و بالا از تصورش تازد و می تازد :

«به پا خیز

خدایش صدایش کرد

میخواهی فرار کنی؟

زمینی که تو بر آن ایستاده ای،

همانست که جهان برایت ایستاده و با توست؛

این اورنگ سلطنت، همین زین

همانست که ستاره بومی تاج پوش اش کرده -

تو ای جنگاور دلیر

که ایستاده ای در میدان نبرد!

یا همینجاست ظفرت و یا پُر کن قبر یک قهرمان را ؛

به پاس خدا، پیامر، و شهرت کارنامه هایت،

یا جنت شهید، یا نام غازی»

شعر از جوسیا هرلان¹ «پدر سکات»

روحش را افکار از هم گسیخته پیهم آزار میداد، مبادا نواسه هایش در داخل شهر کشته شوند، مبادا فرزندان و قوماندانهایش حین حمله بر شهر از بین بروند. شبهای زیادی را در اضطراب چنین افکار در بستر خوابش صبح کرد، بسیاری اوقات کابوس وحشت از خواب بیدارش میکرد. در آخرین هفته حیاتش در بستر مریضی افتید و آنرا به کمک بالشتهای زیاد به حالت نشسته سپری کرد بخاطریکه حالت نشسته تنفس کشیدن را برایش سهلتر می ساخت زیرا وی از مریضی مزمن شش رنج می برد. مطابق اظهارات عزیزترین و نزدیکترین فرزندش شیرعلیخان، پادشاه در حالیکه از عدم کفایه شش هایش رنج می برد، از فرزندان، وزیران، قوماندانان خود، از اشراف، سرداران و رهبران قومی خواست تا در خیمه اش به تأریخ هشتم جون سال ۱۸۶۲م گرد هم آیند. پادشاه گفت، «فرزندانم، قوماندانان عزیزم، خادمان شریف این ملت! شب گذشته در خواب پیش آگاهی ای در ذهنم القا شد دال بر اینکه وقتم به ترک این دنیای فانی قریب است و نزد خالق خود برمیگردم. افتخار خدمت به ملت افغان نصیبم شد که آنرا تا حد توان اجراء کردم. جای تأسف است که بسیاری چیزهای را که میخواستم به مملکت ما انجام دهم، به علت غفلت و نادانی ما، طمع و آزمندی رهبران ما و جاه طلبی های بی امان دو ابر قدرت که از نقاط ضعف ما استفاده کامل کردند، انجام آن آمال را برابم سخت و حتی ناممکن ساخت. همانطوریکه خالق متعال ما را خلق کرده و بازگشت همه ما بسوی اوست، شما را به اینجا خواسته ام تا به آخرین آرزوها و وصیایا ام گوش دهید. شما شهزادگان این سرزمین خداد استید تا وظایف خود را در برابر ملت تان و در برابر استقلال تان انجام دهید. هر چند برطبق عنعنات و رسوم ملی ما که تصمیم تاج پوش افغانستان باید از طریق انتخاب مردم در یک جرگه فیصله گردد، و آنچه مربوط بمن میگردد من تاج سلطنتی خود را در جنگ اخیر به امپراتوری برتانیه از دست دادم، معهذ این برادر جوان تان وزیر اکبر خان بود که تاج سلطنتی ام را از برتانویها دوباره بدست آورد و آنرا بمن اعاده کرد. هرگاه اکبر زنده می بود، طبیعی است که مردم افغانستان تاج سلطنت را به او میدادند، و مسلماً که تاج مربوط اوست و از اینکه او فرزند واجد شرایط ندارد که وارث چنین حقی شود احساس مسؤولیت می کنم تا از شما تقاضا کنم که وفاداری و بعیت خود را به برادر سکه او شیرعلیخان بدهید. تصمیم من در برگیرنده مراحل طولانی است که در موردش خیلی فکر کرده ام و به گمانم همین انتخاب برای افغانستان خیلی مدیرانه است. شیرعلی قبل از قبل خود را به مثابه یک رهبر و جنرال بزرگ برای اردوی ما به اثبات رسانده است. یک ملت تنها و تنها زمانی به سترگی رسیده میتواند که تحت زعامت رهبران مدبر و متهور با همکاری مکمل هیئت رهبری ملت و پیروی اتباع آن باشد. آنچه که باعث عقبمانی شده است همانا تجرید جغرافیوی ما و موقعیت ما در امتداد خط تقابل امپراتوری هاست و روی همین ملحوظ است که معروض به وقوع جنگهای پی در پی استیم. علی الرغم این محکومیت طبیعی باز هم مردم افغان طی پنج هزار سال زنده و پا جا مانده اند. شاید پی رسید که یگانه ترین عامل یا فکتور این زنده ماندن چیست؟ به باور من خداوند متعال که خدای همه جهان و ملتهاست به پدر ما آدم ع نعمت آزادی و آزادی انتخاب را اعطاء کرده است، حتی اگر این آزادی منجر به بدل و ترک ابدیت و مرگ ناپذیری و ترک جنت گردد که نهایی ترین منظر زیبایی و حقیقت است باز هم آزادی را ترجیح داده است. روی همین دلیل است که شاعر بزرگ ما و قهرمان معارک خوشحال خان ختک در قرن هفدهم گفته است «بودن همانست که آزاد باشی». مردم افغان همیشه برای آزادی خود آماده رزم و معارک اند ولی پهلوی آزادی آنها باید تحت زعامت رهبری ای باشند تا پیش از اینکه به جنت پس از مرگ بروند کشور شانرا به جنت روی زمین میدل سازند. ما و شما پنج وقته در نماز های خویش نزد الله «ج» ایستاد می شویم و می گوئیم (ای خالق متعال سعادت دارین را نصیب کن) بنابراین همانگونه که ذکر از سعادت شده این بدان معنی است که سعادت این دنیا مقدم بر سعادت آن دنیا است. این بدان معنی نیست که گویا ما آگاهی و ادراک کمتر از کتب آسمانی، قواعد اخلاقی و روحانیت داشته باشیم بلکه برعکس ما جنت روی زمین را بدون ساختن شاهراه روحانیت همزمان ساخته نمی توانیم. فرزندان حقیقی و مجازی ام، وصیت من به شما که ژرفای معنی آن ژرفتر از یک هزار سال جاری ماست میگوید که «بنه کوه بد مه کوه- نیکی برسان بدی مکن»

امیر کبیر دوست محمد خان بر بهترین افغانستان متحد، تا زمان مرگ طبیعی اش نهم جون ۱۸۶۲م سلطنت کرد. متخصص امریکایی لویی دوپری در کتابش می نگارد، «هر سه فرزند دلخواهش وزیر اکبر خان، غلام حیدر خان و اکرم خان قبل از وفات او ملحق جنت شده بودند لذا وی ناگزیر بود که از میان فرزند جوانتر از سه فرزند متوفی، شیر علی خان «متولد ۱۸۱۱م» را به مثابه جانشین خود برگزیند.

ادامه دارد

¹ - Josiah Harlan (father of 'Scott')